جلسه 615

دوشنبه 26/02/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به قیام امارات مقام قطع موضوعی بود در رابطه با احکام شرعیه که مترتب بود بر قطع به واقع، مثل جواز إخبار، جواز إفتاء وما شابه ذلک.

مرحوم آقای نائینی فرمود: به نظر ما امارات عند العقلاء علم اعتباری هستند نسبت به واقع. اعتبر علما بالواقع. این مطلب در تقریرات فوائد الاصول و اجود التقریرات و تعالیق محقق بزرگ مرحوم شیخ حسین حلی مطرح شده است.

مرحوم آقای شاهرودی رضوان الله علیه در کتاب نتائج الافکار که تقریر ابحاث ایشان هست و ایشان مبانی مرحوم نائینی را مستقیم از خود مرحوم نائینی اخذ کرده است، اشکال می گیرد به این تقریر. می گوید مرحوم نائینی نمی گفت که خبر ثقه اعتبر علما. نخیر، خبر ثقه کشف ناقص دارد، شارع با جعل حجیت تتمیم می کند این کشف ناقص را، وتکوینا می شود کاشف تام. حجیت حیثیت تعلیلیه است برای اینکه خبر ثقه بعد از جعل حجیت و تتمیم کشف وجدانا وتکوینا بشود کاشف تام.

اما ما این مطلب را نمی فهمیم. اگر مرحوم نائینی اینطور بیان کرده باشد انصافا بیان غریبی است. چه معنا دارد ما بگوئیم تکوینا می شود کاشف تام؟ یعنی ما احتمال خلاف نمی دهیم وجدانا، یا اینکه احتمال خلاف می شود موهوم مثل مورد اطمینان که عقلاء به آن اعتنا نمی کنند؟ اینکه نیست. برفرض بشود مثل اطمینان که احتمال خلاف در آن موهوم است، اما باز اطمینان علم اعتباری عرفی است علم حقیقی نیست. و مثل اطمینان هم نمی شود، گاهی ما ظن شخصی به خلاف داریم یا لااقل شک متساوی الطرفین داریم که شاید این خبر صادق نباشد، یا این ظهور در عموم تخصیص خورده باشد. پس معنای معقولی غیر از همینکه بگوئیم خبر ثقه عند العقلاء اعتبار علم شده است ما برای کلام مرحوم نائینی نمی فهمیم.

ما اشکالی که کردیم یکی اشکال صغروی بود، که ما در میان عقلاء سراغ نداریم که اعتبار علم بکنند برای خبر ثقه یا برای ظهور. بله وقتی می گویند علمت، این علمت ظهور دارد در مثال برای مطلق طریق معتبر. مثل رجل شکّ بین الثلاث والاربع، نه اینکه در خبر ثقه بگویند ما اعتبار کردیم که تو عالمی. وانگهی عقلاء اعتبار کنند که انت عالم عند قیام خبر الثقة، اما اعتبار به چه درد می خورد برای قیام امارت مقام قطع موضوعی؟ ما نیاز به تنزیل داریم نه اعتبار. توضیح ذلک: اگر ظاهر خطاب إذا علمت بکون مایع خمرا فاهرقه اعم از علم وجدانی و علم اعتباری باشد، خب اعتبار خبر الثقة علما ورود پیدا می کند بر موضوع این خطاب، واین خلف فرض است. مرحوم نائینی هم ادعای ورود نمی کند. خلف فرض است، وانصافا ظهور علم در اعم از علم وجدانی و علم اعتباری نیست. خب استصحاب هم چه بسا علم اعتباری است. قاعده تجاوز هم چه بسا علم اعتباری است، کی ظهور دارد إذا علمت در اینکه شامل ساتصحاب وقاعده تجاوز می شود؟ حالا ما ادعا کردیم علم مثال است برای مطلق طریق عقلائی، او بحث دیگری است، اما اگر گفتیم علم مطلق طریق معتبر نیست که ظهور دارد در کاشف تام، کاشف تام مثل یقین، جزم، قطع، إذا قطعت، إذا جزمت، إذا تیقنت، خب اینها ظهور دارند در علم وجدانی. پس ظاهر إذا تیقنت بکون مایع خمرا فاهرقه علم وجدانی است. عقلاء می آیند می گویند ما اعتبار کردیم خبر ثقه علم است، یعنی ما خبر ثقه را فرد اعتباری علم می دانیم، خب بدانید، اهلا و سهلا، ما هم کار شما ممکن است تأیید بکنیم، اما چه ربطی دارد به ظهور إذا تیقنت بکون مایع خمرا فأهرقه در فرد حقیقی علم؟ فرد حقیقی علم موضوع شده است برای وجوب اراقه خمر، عقلاء می گویند ما خبر ثقه را فرد اعتباری علم می دانیم، خب بدانید. مهم تنزیل است، یعنی بیائید بگوئید تمام احکام علم وجدانی برای خبر ثقه ثابت است. تنزیل کنید خبر ثقه را منزلة العلم الوجدانی فی احکامه. والا صرف اعتبار که فایده ندارد. خب ظاهر خطاب شرعی این است که علم وجدانی به خمر بودن موضوع وجوب اراقه است، فرد وجدانی و تکوینی علم موضوع حکم است، بعد عقلاء می آیند می گویند خبر ثقه هم فرد اعتباری علم است، اما موضوع آن احکام فرد تکوینی علم است، با هم تنافی ندارند. خب فرد اعتباری علم است خبر ثقه، اما به لحاظ منجزیت و معذریت فرد اعتباری شد. اطلاق ندارد اعتبار که جمیع احکام فرد حقیقی علم برای فرد اعتباری بار بشود. می گوید اعتبرنا خبر الثقة علما، مثل اینکه اعتبار می کند شارع زوجیت را بین زن و مرد بعد از انکحت و قبلت. این معنایش این نیست که احکام زوجیت تکوینیه را برای این زن و مرد تنزیل کند. زوجیت تکوینیه چه حکمی دارد که شارع بخواهد آن احکام را برای زوجیت اعتباریه بین این زن و مرد تنزیل کند؟ حکم ندارد زوجیت تکوینیه. و من کل خلقنا زوجین اثنین، هر موجود زنده ای نر و ماده دارد، حکم شرعی ندارد که. اعتبار کرده اند زوجیت را بین این زن و مرد چون خود زوجیت اعتباریه موضوع برای احکام مثل جواز استمتاع است. تنزیل در آن نیست، احکام زوجیت تکوینیه را برای زوجیت اعتبایه تنزیل نمی کند و جعل نمی کند، صرف اعتبار است، بله احکام زوجیت اعتباریه هر چه هست بار می شود. اینجا هم اعتبار شده است خبر الثقة علما، احکام علم اعتباری هر چه هست بار کن، اما دیگر احکام علم وجدانی را اسراء نکن ونکشان برای این فرد اعتباری از علم. تا تنزیل نباشد دردی دوا نمی شود. بله اعتبار لغو نباید باشد، اثرش می تواند منجزیت و معذریت باشد. اطلاق ندارد.

بله اگر شارع بگوید خبر الثقة علم ما قبول داریم ظهور در تنزیل دارد.

این اشکال که نه، شارع هم وقتی می گوید خبر الثقة علم اعتبار می کند خبر ثقه علم است ظهور در تنزیل ندارد، قدر متیقن این است که به لحاظ منجزیت و معذریت است. نه، اگر شارع بگوید خبر الثقة علم ظهور در تنزیل دارد. اما عقلاء که شأنشان شأن تنزیل نیست، چرا؟ برای اینکه احکام شرعیه دست عقلاء نیست که عقلاء بگویند آن احکام شرعیه علم وجدانی را ما برای خبر ثقه جعل کردیم. آن احکام شرعیه تعبدیه است اصلا در میان عقلاء نیست. عقلاء چه کاره اند که حکم شرعی را توسعه بدهند یا تضییق بکنند؟ بله نسبت به احکام عقلائیه خودشان حرفی نیست، مثل جواز إخبار، نسبت به احکام عقلائیه با عدم ردع کشف می کنیم که موضوعش اعم است از علم وجدانی و ما اعتبره العقلاء علما. اما این قیام امارات مقام قطع موضوعی در احکام شرعیه را نمی رساند. چه بسا احکام شرعیه تعبدیه داریم.

سؤال وجواب: نه فرق می کند، خبر ثقه فرد اعتباری علم می شود اما تنزیل نیست. فرق است بین اعتبار و تنزیل. اعتبار یعنی جعل فرد اعتباری بدون نظر به ترتیب آثار شرعیه فرد تکوینی نسبت به این فرد اعتباری. مثل اعتبار زوجیت، اعتبار ملکیت. در اعتبار زوجیت و ملکیت که نمی گوید آثار شرعیه زوجیت و ملکیت تکوینیه را می خواهم تنزیل و جعل کنم برای زوجیت و ملکیت اعتباریه، اینکه نیست. احکامی ندارد زوجیت تکوینیه. این می شود اعتبار. زوجیت اعتباریه موضوع برای احکامی است آن احکام بار می شود.

سؤال وجواب: اعتبار که نمی تواند لغو باشد، قدر متیقن از اثر اعتبار خبر الثقة علما منجزیت و معذریت است، والا اگر این اثر را هم نداشت که اعتبار می شد لغو. برای خروج از لغویت اعتبار قدرمتیقن گیری می کنیم. اما تنزیل نیست که اطلاق تنزیل بگوید تمام احکام منزل علیه که قطع وجدانی است بر منزّل که اماره است بار می شود. این راجع به بحث گذشته.

اما راجع به فرمایش مرحوم آخوند و اشکالات بر ایشان:

مرحوم آخوند در حاشیه سائل فرمود: وقتی شارع با خطاب صدق العادل و ألغ احتمال الخلاف می گوید تنزیل کردم مؤدی را منزلة الواقع. ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر، این می شود دیگر. احکام خمر را برای این مؤدی جعل می کند به ملاک حکم ظاهری. نه مثل الفقاع خمر.

بعد ملازمه عرفیه دارد که قطع به خمر تنزیلی هم چون عرف مسامحه می کند فرقی بین او و بین قطع به خمر واقعی نمی بیند بخاطر غفلت نوعیه، لذا خطاب ظهور عرفی پیدا می کند که احکام قطع به خمر واقعی هم بر این قطع به خمر تنزیلی بار می شود. حرمت شرب که اثر مثلا خمر است او که بار می شود، وجوب اراقه هم که اثر قطع به خمر واقعی است آن هم بر این قطع به خمر تنزیلی بار می شود.

ما عرض کردیم این فرمایش مرحوم آخوند در موارد حکومت واقعیه قابل انکار نیست. اگر یک خطابی بگوید الفقاع خمر، حکومت واقعیه دارد چه بر آنجایی که خمر تمام الموضوع است برای حرمت شرب، وچه آنجایی که جزء الموضوع است در مثال إذا قطعت بکون مایع خمرا فاهرقه، بلکه در جائی که قطع به خمر بودن تمام الموضوع است باز بالاخره عنوان خمر در خطاب اخذ شده است. قطع به هر چیزی موضوع اراقه نیست. إذا قطعت بکون مایع خمرا، نه إذا قطعت بکون مایع خلا ولو کان قطعک مخالفا للواقع ولم یکن خمرا، اما خمر بعنوانه طرف قطع اخذ شده است در این خطاب. ظهور اطلاقی الفقاع خمر این است که تمام این احکام بار می شود برای فقاع. انصاف این است که همچنین ظهوری را نمی شود انکار کرد.

ولی این فرمایش مرحوم آخوند در مورد حجیت امارات و اصول درست نیست. ما یک مثالی بزنیم از قاعده طهارت: کل شیء نظیف حتی تعلم أنه قذر. حالا برای اینکه بحث یک مقدار عمیق تر بشود عرض می کنم: در این قاعده طهارت دو اعتبار هست:

یکی اینکه: اعتبرت الطهارة لمشکوک الطهارة. این معنایش این نیست که تنزیل هست و تمام احکام طهارت واقعیه را برای مشکوک الطهارة جعل می کنیم. اینکه نیست. می گوید مشکوک الطهارة جعل له الطهارة، اما آیا احکام طهارت واقعیه مطلقا ثابت است برای مشکوک الطهارة؟ نه دیگر، فرض این است که اگر اعتبار بود تنزیل نبود همچنین ظهوری ندارد. ولکن ما استظهارمان این است که چون شارع گفته است که کل شیء نظیف، این ظهور در تنزیل دارد، ظاهر عرفی اش این است که می خواهد بگوید که تمام احکام طاهر را بر این مشکوک الطهارة بار کن. منتهی اختلاف است که حکومت واقعیه است کما علیه صاحب الکفایة و السید الامام که گفته اند مشکوک الطهارة طاهر اصلا حکومت واقعیه دارد بر ادله شرطیت طهارت، اصلا می خواهد بگوید که لباس و بدن که شرط نماز طهارت آنهاست، مشکوک الطهارة طاهر، شرط نماز واقعا اعم است از طهارت واقعیه ثوب یا طهارت ظاهریه آن. اگر بعد از نماز فهمیدی که لباست نجس بوده ولی قاعده طهارت داشتی، واقعا نمازت واجد شرط بوده است، چون شرط اعم است از طهارت واقعیه و طهارت ظاهریه، واجد شرط بوده است.

ما قبول نداریم. ما می گوئیم تنزیل هست کل شیء نظیف حتی تعلم أنه قذر، ولی تنزیل نه به ملاک نفسی بلکه به ملاک ظاهری برای منجزیت و معذریت فقط. بیش از این ظهور ندارد. کل شیء نظیف حتی تعلم أمه قذر فإذا علنت فقد قذر و ما لم تعلم فلیس علیک. اینها مفاد عرفی شان این است که شما معذور هستی در ترتیب احکام طهارت بر مشکوک الطهارة. اما بخواهد توسعه واقعیه بدهد در شرطیت طهارت، آنوقت معنایش این است که اگر با آب نجس وضوء گرفتی بعد فهمیدی که آب نجس بوده، وضوئت صحیح است، چون شرط وضوء اعم از طهارت واقعیه وظاهریه می شود، شرط وضوء حاصل است. یا اگر لباست را با این آب شستی واقعا لباست پاک شده است. اینها قابل التزام نیست.

سؤال وجواب: تنزیل ظاهری است. اعتبار می خواهد بگوید که مثلا اعتبرنا هذا الرجل زوجا لتلک المرأة، اما نمی خواهد بگوید که احکام شرعی زوجیت تکوینیه را برای این مرد وزن بار کردیم. زوجیت تکوینیه که احکام شرعیه ندارد. پس تنزیل نیست، اعتبار کردیم یعنی جعل کردیم فرد اعتباری از زوجیت را در اینجا، وزوجیت اعتباریه خودش موضوع آثار شرعیه است. این می شود اعتبار. طهارت ظاهریه را جعل کردیم برای مشکوک الطهارة. نه اینکه اخکام طهارت واقعیه را برای این مشکوک الطهارة اسراء می کنیم و می کشانیم. نه، اعتبار می کنیم طهارت را برای مشکوک الطهارة. البته این اعتبار لغو نباید باشد قدر متیقنش منجزیت و معذریت است. تنزیل نیست که بگوید احکام شرعی طهارت واقعیه هر چه هست بکشانید بیاورید روی مشکوک الطهارة، که یعنی تنزیل کردم مشکوک الطهارة را منزلة الطاهر الواقعی فی احکامه. این اگر اعتبار باشد همچنین چیزی فهمیده نمی شود. البته من قبول دارم که استظهارمان از ظهور عرفی کل شیء نظیف تنزیل است. اما فرق می کند با قاعده حل، کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام ظهور در تنزیل ندارد، چون حلیت ظاهریه هم حلیت است. هر چیزی بر تو حلال است نه اینکه منزّل است منزله حلال واقعی. هر چیزی مجاز است ارتکابش مگر بدانی حرام است، خود ترخیص در مشکوک الحرمة هم یک فرد از ترخیص است، به لسان أنه الحلیة الواقعیة که نیست، نگفت افرض أنه حلال واقعا، اینجور که نگفت. بلکه گفت مشکوک الحرمة حلالٌ أی مرخص فیه. ظهور ندارد در اینکه حلال أی واقعا أی منزّل منزلة الحلال الواقعی. نه، ترخیص می دهد در مشکوک الطهارة. می گوید آقا شک داری این آب نجس است یا پاک، حلال است بخور، این معنایش این نیست که حلال است واقعا. در مقام تنزیل نیست بلکه در مقام انشاء ترخیص هست ترخیص در مشکوک الطهارة. خب این فردی است از ترخیص به ملاک ظاهری، می شود ترخیص ظاهری. نگفت هذا حلال بلسان أنه حلال واقعا. لسان تنزیل نیست، فرق می کند با طهارت، چون طهارت ظاهریه این عرفی نیست، پاک ظهور دارد در پاک واقعی، وقتی می گوئی مشکوک الطهارة طاهر مثل مشکوک العدالة عادل است، عادل یک امر تکوینی است، مشکوک العدالة عادل ظهور در تنزیل دارد، چون ما فردی برای عدالت به نام فرد اعتباری عدالت داشته باشیم این به ذهن عرف نمی آید. وقتی می گوئی مشکوک العدالة عادل می خواهی ادعا کنی که آقا مشکوک العدالة عادل است یعنی همان عادل واقعی، یعنی من ادعا می کنم که عادل است برو احکام عادل را بار کن. اما حلیت نه، حلیت ترخیص است، مولا می تواند در مشکوک النجاسة ترخیص بدهد. ترخیص است دیگر، همه می فهمند. می گویند آقا اجازه داد این مایع مشکوک النجاسة را بخوریم. کل شیء لکل حلال. این ظهور ندارد در اینکه کل شیء لک حلال واقعا به این معنا که هر چیزی ما ادعا می کنیم که حلال است واقعا یعنی احکام حلال واقعی را برو بار کن. همچنین چیزی نیست که، ظهور در تنزیل ندارد. ولذا قاعده حل به نظر ما ظهور در تنزیل ندارد جعل حلیت است، اگر یک خطابی ظهور داشت در حلیت واقعیه، مثل اینکه می گفت در نماز اگر جزء حیوانی را پوشیدی آن حیوان باید حلال گوشت باشد که ظهور دارد در حلال گوشت واقعی، با قاعده حل نمی شود ثابت کرد که این حلال گوشت است. بله شما معذوری، ترخیص داد شارع، کل شیء لک حلال ترخیص داد در ارتکاب، اما آثار شرعی حلیت واقعیه را بیائی بار کنی برای این مشکوک، این از کل شیء لک حلال فهمیده نمی شود. کل شیء لک حلال یک فردی از حلیت را اینجا می آورد که فردی است از حلیت ظاهریه. لسانش لسان تنزیل نیست که من ادعا می کنم که مشکوک الحلیة حلال است واقعا تا شما آثار حلیت واقعیه را اینجا هم بار کنید. همچنین تنزیلی استفاده نمی شود، چون حلیت یعنی ترخیص. ترخیص می تواند موضوعش واقع باشد می شود ترخیص واقعی، می تواند موضوعش مشکوک الحرمة باشد می شود ترخیص ظاهری. یک فردی است از ترخیص، عرف هم این را می فهمد. تنزیل نمی فهمد عرف از این خطاب. برخلاف طهارت و نجاست یا عدالت و فسق، آنها ظهور دارند در همان فرد واقعی. پاک ظهور دارد در پاک واقعی، نجس ظهور دارد در نجس واقعی. وقتی می گوید مشکوک الطهارة طاهر متفاهم عرفی این است که من ادعا می کنم که این طاهر است یعنی احکام طاهر واقعی را می خواهم تنزیل کنم برای این مشکوک الطهارة.

پس مشکوک الطهارة طاهر شد تنزیل. این را ما قبول داریم، منتهی تنزیل بیش از تنزیل ظاهری ظهور ندارد، تنزیل به ملاک منجزیت و معذریت. ظهور ندارد در اینکه احکام واقعی طاهر را ما واقعا جعل کردیم برای مشکوک الطهارة. یعنی وضوء با این مشکوک الطهارة واقعا صحیح است ولو بعد کشف بشود که نجس بود، همچنین ظهوری ندارد. چون از روش های بیان منجزیت و معذریت یکی اش همین است، چون در موضوعش شک اخذ شده است. مشکوک الطهارة طاهر این می تواند یک بیان عرفی باشد برای صرف منجزیت و معذریت که می شود حکومت و تنزیل ظاهری.

بقیه بحث در محل خوددش می شود، فعلا ما می گوئیم تنزیل ظاهری است، الان این بحث شروع می شود که شارع وقتی گفت مشکوک الطهارة طاهر، آیا نسبت به خطابی که می گوید إذا علمت بطهارة شیء فتبرک به، إذا علمت بطهارة ثوب فالبسه و زر الحسین علیه السلام، مثلا مستحب است زیارت امام حسین با ثوبی باشد که علم داری به طهارتش. مشکوک الطهارة طاهر عرفا در مقابل معلوم الطهارة یلبس ویزار به الحسین هست. عرف بین اینها تقابل می بیند. او می گفت الثوب المعلوم الطهارة یستحب أن یلبس فی حال زیارة الحسین، این می گوید مشکوک الطهارة طاهر، این اصلا ظهور ندارد در حکومت نسبت به این حکمی که روی عنوان معلوم الطهارة بار شد، چون قسیم اوست، مشکوک الطهارة قسیم معلوم الطهارة است. وعرف هم می گوید آنی که گفت الثوب المعلوم الطهارة ظهورش در ثوبی بود که علم به طهارت واقعیه آن داریم. من بعد از قاعده طهارت علم به طهارت تنزیلیه پیدا کردم نه علم به طهارت واقعیه. عرف هم این را می فهمد، می گوید من علم به طهارت واقعیه ندارم بلکه علم به طهارت تنزیلیه دارم. معلوم الطهارة یلبس ویزار فیه الحسین ظهور دارد در علم به طهارت واقعیه. من علم به طهارت تنزیلیه دارم، پس مصداق آن خطاب وجدانا نیست خلافا لما ادعاه شیخنا الاستاذ، و حکومت هم ندارد. چرا؟ برای اینکه عرفا قسیم هستند با هم. مشکوک الطهارة در مقابل معلوم الطهارة است.

یا مثلا إذا تیقنت بکون مایع خمرا فاهرقه، یک خطاب دیگری می گوید، ما علمت بکونه خمرا سابقا ثم شککت فیه فهو خمر. این ظهور ندارد که بخواهد بگوید که ما آمدیم می گوئیم مستصحب الخمریة خمر پس علم به این خمر تنزیلی هم حکم علم به خمر حقیقی دارد. اینها در مقابل هم هستند عرفا. معلوم الخمریة در مقابل مستصحب الخمریة است، در مقابل مشکوک الخمریة است. ظهور ندارد در اینکه این حاکم است بر او. در مقابل اوست نه حاکم بر او و مفسّر او.

فرق می کند با الفقاع خمر. الفقاع خمر با معلوم الخمریة یجب اراقته تقابل ندارند، چونکه در مقابل او نیست. اما مشکوک الخمریة خمر یا مشکوک الخمریة مع کونه خمرا سابقا خمر این در مقابل معلوم الخمریة است. لذا ظهور ندارد در حکومت یکی بر دیگری.

عرف هم می فهمد وقتی شارع بگوید إذا تیقنت بکون مایع خمرا فاهرقه، بعد هم بیاید در خطاب استصحاب بگوید که مستصحب الخمریة خم ر، عرف می گوید من که با این خطاب مستصحب الخمریة خمر یقین پیدا نمی کنم که این مایع خمر است. بله یقین پیدا می کنم به خمر تنزیلی. اما ظهور ما تیقنت بکونه خمرا یقین به خمر حقیقی است. عرف این را می فهمد. چقدر شما این عرف را متهم می کنید به غفلت و بی سوادی!. عرف فرق بین قطع به خمر تنزیلی و قطع به خمر حقیقی را می فهمد می گوید اینها دو چیز هستند در مقابل هم هستند.

سؤال وجواب: الفقاع خمر معلوم است حکومت دارد بر ادله خمر، والا برای چی گفت الفقاع خمر؟ یا ولد العالم عالم حکومت دارد بر ادله ای که عالم یا تمام الموضوع است یا جزء الموضوع، والا برای چی گفت ولد العالم عالم. اما مستصحب الخمریة خمر بر خطاب مقطوع الخمریة یجب اراقته عرفا حاکم ومحکوم هستند؟ قطعا اینجور نیست.

یک نقضی به استاد شده است. گفته می شود جناب استاد! شما این همه به ما یاد دادید که استصحاب نجاست حکومت دارد بر قاعده طهارت. قاعده طهارت در مستصحب النجاسة جاری می شود فی حد ذاته دیگر. قبلا نجس بود، اگر استصحاب نجاست جاری نشود نوبت می رسد به قاعده طهارت. مثل اینکه استصحاب نجاست در شبهات حکمیه که آقای تبریزی جاری نمی کند نوبت را می رساند به قاعده طهارت دیگر. حالا آن اشکال آقای صدر را بگذریم که می گوید در مستصحب النجاسة اصلا قاعده طهارت مقتضی ندارد، چون شاید کل شیء نظیف حتی تعلم أنه قذُر باشد (فعل ماضی)، که ظهور دارد در اینکه غایت قاعده طهارت علم به حدوث قذارت است، واینجا هم علم به حدوث قذارت داریم پس موضوع ندارد قاعده طهارت. حالا این اشکال آقای صدر را که بقیه قبول ندارند، آقای تبریزی می گوید قاعده طهارت موضوع دارد در موارد مستصحب النجاسة. منتهی استصحاب نجاست می گوید انت عالم بنجاسته، موضوع قاعده طهارت شک در نجاست است، حاکم است بر موضوع قاعده طهارت.

گفته می شود جناب استاد! قاعده طهارت از این به بعد ورود دارد بر استصحاب نجاست. اگر استصحاب نجاست دلش خوش است به حکومت، قاعده طهارت دلش خوش است به ورود وجدانی. می گوید من می گویم مشکوک الطهارة طاهر، تو یقین وجدانی پیدا می کنی به طهارت، وجدانا موضوع استصحاب نجاست از بین می رود. خب لازمه اش این است که بگوید قاعده طهارت ورود دارد بر استصحاب نجاست، وشما همچنین مطلبی را نفرمودید و نمی فرمائید. ببینیم این نقض به استاد وارد است یا وارد نیست انشاءالله فردا.